

پرولتری بیاید. کرونشتات ظاهرا این بهانه را فراهم آورده بود. هر چند که رابطه مستقیمی میان قیام کرونشتات و اپوزیسیون در حزب به چشم نمیخورد، اما تشابه در خواست‌ها و مواضع ایندو یک نمایش آشکار و خطرناک برای رهبری حزب بشمار می‌آید. شعارهای کرونشتات در موارد بسیاری با خواست‌های اپوزیسیون تطابق داشت و این رهبری حزب را در اتخاذ تصمیمات جدی تری درباره اپوزیسیون مبرمینمود. تاکتیک رهبری حزب این بود که قیام کرونشتات را به نیروهای ضدانقلاب و گمارد سفید و وابسته کرده و بدین ترتیب حمایت و تعاضل اپوزیسیون را بدان، حمایت از ضدانقلاب معرفی نماید. لنین در سخنرانی افتتاحیه گنایس کنگره دهم، "اپوزیسیون کارگری" را یک خطر برای انقلاب تلقی کرده و گفت: "این آشکار است که انحراف سندیکائی ضمنی یک انحراف آنارشستی نیز هست و "اپوزیسیون کارگری" که خود را پشت پرولتاریا پنهان کرده، یک پدیده خرده بورژواژی و آنارشستی است." (۸۱)

قطعاً مه حزب درباره "انحراف سندیکائی و آنارشستی در حزب ما" که در کنگره طرح و تصویب شد، بیان نظرات رهبری حزب پیرامون موقعیت اپوزیسیون و محکومیت سیاسی وی بود. در قسمت‌هایی از قطعنامه آمده است: "این انحراف از یک طرف ناشی از ورود عناصری به حزب است که جهان بینی کمونیستی را کاملاً نپذیرفته‌اند و از طرف دیگر عمدتاً نتیجه نفوذ عناصر خرده بورژوازی در پرولتاریا و حزب کمونیست روسیه است. پدیده‌ای که در کشور ما بسیار قوی است و بخصوص در اوضاع کنونی که شرایط (زندگی) مردم بطور جدی تری خراب شده است، بطور اجتناب‌ناپذیری بسوی آنارشسیم نوسان دارد." (۸۲)

بدین ترتیب کل نظرات "اپوزیسیون کارگری" در زمینه حقوق سندیکاها و شوراها و نقش آنها در هدایت اموراتمادی و اداره کشور به

عنوان انحراف " سندیکائی و آنارشستی " محکوم میشد. این نظرات که بارها و بارها در کنگره حزبی به تصویب رسیده بود، نه تنها بدست فراموشی سپرده میشد، بلکه حا میان آن نیز بعنوان " عناصری " که " جهان بینی کمونیستی را کاملاً نپذیرفته اند " یا عوام — " خرده بورژوازی " در حزب هستند، محکوم میشدند. قطعاً ما " درباره وحدت حزب " این محکومیت را کاملاً کرد.

کنگره حزب توجه همه اعضاء را به این واقعیت جلب میکند که در لحظه کنونی که مجموعه ای از شرایط موجب تقویت گرایش های نوسانی در میان خرده بورژوازی شده است، وحدت و یگانگی صفوف حزب امری ضروری است. ضروری است که همه کارگران نسبت به مضرات و غیر قابل تحمل بودن تشکیل هر نوع فراکسیون آگاه باشند. تشکیل فراکسیون بطور اجتناب ناپذیری به تضعیف کار متحدانه و تقویت و تکرار خرابکاریهای دشمن علیه حزب حاکم منجر میشود. حملاتی که میخواهند انشعاب را عمیق تر کرده و از آن برای اهداف ضد انقلابی خود بهره گیرند. (۸۳)

قطعاً ما همچنین اشاره می کردیم که وجود اپوزیسیون در حزب باعث شده تا ضد انقلاب جرات یافته و در کرونشقات دست به قیام بزنند. به عبارت دیگر قیام کرونشقات صریحاً مورد استفاذه رهبری قرار می گرفت تا به کمک آن اپوزیسیون درون حزب را از میان بردارد.

گام بعدی و نتیجه مطلوب رهبری حزب این بود که از این راه اپوزیسیون را منحل کند. کنگره اعلام کرد که انحلال تمام گروههایی را که بدور این یا آن پلاتفرم متشکل شده اند، بدون استثناء اعلام میکند و به تمام سازمانها دستور میدهد قویاً علیه هر نوع تظا هر فراکسیونی قدام گرفته و آنرا خاموش سازند. عدم توجه به این تصمیم اخراج فوری و بی قید و شرط از حزب را بدنبال خواهد داشت. (۸۴)

آخرین بند این قطعنامه که تا ژانویه ۱۹۲۴، یعنی هنگام تشکیل سیزدهمین کنفرانس حزبی مخفی ماند، به کمیته مرکزی حزب اختیار کامل میداد تا اعضاء متخلف را از حزب اخراج نماید. این بند قطعنامه همزمان با محکوم نمودن تروتسکی انتشار یافت. در این بند از قطعنامه آمده بود که: برای زدودن هر نوع فعالیت فراکسیونی و تحقق بخشیدن به انضباط آهنین در درون حزب، بمنظور دست یافتن به بالاترین درجه از وحدت، حزب به کمیته مرکزی وظیفه میدهد در صورت خدشه دار شدن دیسیپلین یا فعالیت فراکسیونی، محازارت اعضاء را تا حد اخراج از حزب عملی کند. (۸۵)

قطعنامه در مورد اعضاء که عضو کمیته مرکزی باشند این شرط را قائل شد که اخراج آنها منوط به موافقت دوسوم آراء کلیه اعضاء کمیته مرکزی باشد. با تصویب این قطعنامه نقطه عطفی در سرکوب اپوزیسیون و از بین بردن دمکراسی درون حزبی بوجود آمد.

در تاریخ حزب بلشویک همواره مبارزه درونی و تشکیل فراکسیونها و پلاتفرم های مختلف وجود داشته و این اولین بار بود که آزادی اعضاء حزب تا این درجه تحت فشار قرار گرفته و زیر پا گذاشته میشد. همین حتی در جریان مبارزات حاد گنگره چهارم حزب، سال ۱۹۰۷ در لندن نیز از اصل مبارزه آشکار میان جریانهای مختلف حمایت کرده و نوع دیگری استدلال میکرد: "هیچ سازمان حزبی و یا حزب طبقاتی نمیتواند بدون جریانهای مختلف در درون اش، بدون مبارزه آشکار بین این جریانها و بدون آگاهی مردم نسبت به اینکه کدام رهبر یا سازمان حزبی این یا آن شی را رهبری میکند، وجود داشته باشد." (۸۶)

اما مبارزه آشکار میان جریانهای مختلف در عمل چیز دیگری جز شکل گرفتن فراکسیونها و پلاتفرمهای جداگانه را معنی نمیداد. اضافه بر

اینکه مطلب نه برسرپذیرش یا عدم پذیرش یک اصل تشکیلاتی مجرد، بلکه برسر واقعیتی بود که در عمل در حزب بلشویک موجود بوده و همه زندگی برسر مخاطره و معلو از مبارزه آشکار درونی وی را تشکیل میداد. مصوبات کنگره دهم حزب پیرامون ممنوعیت تشکیل فراکسیون که عدم رعایت آن تا حد اخراج اعضاء پیش میرفت، با همه اصول و معیارهای دمکراتیک در تضاد بوده و چنانکه ملاحظه شد با چگونگی پیشرفت مبارزه درونی حزب بلشویک در گذشته و واقعیت موجود آن نیز تطابق نداشت.

رادک پیرامون ممنوعیت فراکسیونها و سیاست های سازمانی حزب در کنگره دهم گفت: "من این احساس را دارم که اینجا تصمیمی پیش برده میشود که هنوز معلوم نیست علیه چه کسی میتواند بکار گرفته شود..... و ما هنوز نمیدانیم این تصمیم در عمل چگونه پیاده خواهد شد و چه مشکلاتی را با خود به همراه خواهد داشت. رفقای که این تصمیم را پیشنهاد میکنند، معتقدند این یک شمشیر است، اما شمشیری که در واقع بر ضد رفقای بلند شده که نوع دیگری فکر میکنند. من علیرغم اینکه به این تصمیم رأی دادم، این احساس را دارم که میتواند علیه خود ما نیز بکار گرفته شود. اما با وجود این موافق این تصمیم هستم." رادک برای توضیح این تضاد اضافه کرد که: "در چنین لحظهای بی تفاوت است که این شمشیر علیه چه کسی بکار گرفته شده است. در چنین لحظهای ضروری است این تصمیم پذیرفته شده و اعلام شود: بگذار کمیته مرکزی چنانکه ضروری تشخیص دهد، شدیدترین تصمیمات را علیه بهترین رفقا بکار گیرد. آنچه اهمیت دارد مشی روشن کمیته مرکزی است. بهترین کمیته مرکزی ها هم میتوانند اشتباه کنند، اما این به اندازه تزلزلی که (در حزب) داریم، خطرناک نیست." (۸۲)

اپوزیسیون درون حزب با تن دادن به نظام تک حزبی و پذیرفتن

ممنوعیت احزاب و دستجات سیاسی ، دیگر توانائی چندانی برای مقاومت
 در برابر اقدامات انحصارطلبانه و ضددمکراتیک در درون حزب را نداشت ،
 حال که بنا بر انقلاب ، بنا بر حفظ وحدت و مبارزه با تزلزل ، سرکوب
 اپوزیسیون غیربلشویکی " ضروری " شده بود و اپوزیسیون علیرغم همه
 تعاملات و " احساسی " که داشت در قبال همه این اقدامات سکوت کرده
 و یا به مقاومتی گذرا اکتفا کرده بود ، دیگر چه تضمینی وجود داشت تا
 بتوانند نسبت به اعمال همین روش در درون حزب از خود مقاومت نشان
 بدهد ؟ یا تکیه بر کدام استدلال و با ایستادگی بر کدام زمینه تئوریک
 برای مقاومت اپوزیسیون مجالی باقی مانده بود ؟ مگر نه اینکه حزب
 بلشویک مختار بود بنا بر ولتاریا و بنا بر مبارزه با " تزلزل " همه
 مخالفین را سرکوب نماید ، پس هنگامیکه دامنه این " تزلزل " حزب
 بلشویک را نیز فراگرفت و سرکوب مخالفین ، حتی در درون حزب " ضروری "
 شد ، اپوزیسیون چاره‌ای جز تسلیم در خود نیافت ، مگر میشد آزادی را از
 همه جا معسلب نمود و تنها در درون حزب ، در برخورداری از آن حقوق
 ویژه‌ای قائل شد ؟ دور باطلی که آغاز شده بود ، به زودی بطلت پندار
 هواداران " وحدت " و مخالفین " تزلزل " را نشان داد .

حتی در بحرانی ترین سالها ، در دوران صلح " برست " و جنگ
 داخلی نیز آزادی تشکیل فراکسیون و طرح پلاتفرم های متفاوت هنوز
 بطور قطعی ممنوع نشده بود . در این سالها علیرغم همه خطری که از جانب
 ضدانقلاب موجود بود ، فراکسیونها به آزادی فعالیت داشتند و حتی ارگان
 جداگانه خود را منتشر میکردند ، بعنوان نمونه در ماه آوریل و مه ۱۹۱۸

نشریه " کمونیست " که مبلغ نظریات اپوزیسیون چپ بود با همسکاری
 بوخارین ، اوزینسکی ، رادک و اسمیرنوف انتشار یافت . (۸۸)

باید توجه کرد این هنگامی بود که محدودیها و روشهای اعمال فشار مدتها

اینکه مطلب نه برسرپذیرش یا عدم پذیرش یک اصل تشکیلاتی مجرد، بلکه برسر واقعیتی بود که در عمل در حزب بلشویک موجود بوده و همه زندگی بر مظاهر و مملوای مبارزه آشکار درونی وی را تشکیل میداد. مصوبات کنگره

بودا اعمال میشد. بعبارت دیگر در سال ۱۹۱۸، اپوزیسیون هرچند بیه سختی، هنوز امکان تشکیل فراکسیون و انتشار ارگان ویژه خود را حتی بنام ارگان رسمی سازمان حزبی و یادست کم فراکسیون حزبی دارا بود. برخوردار از این حقوق، هرچند محدود، سطحی و گذرا، دست کم نشانه آن بود که میان آزادی فعالیت اپوزیسیون در سالهای بحرانی ۱۹۱۸ تا محکومیت رسمی وی در سال ۱۹۲۱، در زمینه برخوردار از آزادی تفاوتی آشکارا موجود بود. تفاوتی که قدم بقدم و رفته رفته بیشتر میشد.

اپوزیسیون با تسلیم شدن در مقابل " ضرورت "، ضرورتی که محمول ناگزیر سیاست بلشویکی در مقابل همه نیروهای سیاسی دیگر بود، عملاً تسلیم سرنوشت شد و خطری را که " احساس " میکرد، نادیده گرفت. از محتوای کلام رادک چنین برمیآید که امید میزد جز تسلیم شدن به سرنوشت برایش باقی نمانده بود و این تسلیم شدن به سرنوشت، این باور مقدسانه به حقانیت خدائی حزب همه زندگی اپوزیسیون را از مجموعیت فراکسیونی تا بازداشتگاههای استالینی قدم زد.

سرنوشت رادک و مجموعه اپوزیسیون در واقع تسلیم شدن به مقدرات راه بی بازگشتی بود که بلشویسم مدت ها بود در آن گام نهاده بود. این سرنوشت مهترزلزل و عدم قاطعیت اپوزیسیون در ایستادگی تا به آخر بر سر دمکراسی و ضرورت آن را بر چهره داشت.

" سازمان انقلابیون حرفه‌ای " لنینی با گامهای استوار بسوی بازداشتگاههای استالینی پیش میرفت. رادک در میان بازداشت شدگان بود. حکم جلب وی گوئی در دهمین کنگره حزب کمونیست شوروی به تصویب رسیده بود، حکمی که او خود بدان رأی اعتماد داد !!

در کنگره ضمناً قطعنامه‌ای پیرامون " درباره ساختمان حزب "

به تصویب رسید که خیلی کلی بر روی ضرورت دموکراسی و اصل تصمیم‌گیری
 جمعی اصرار می‌ورزید. قبول این قطعنامه‌ها برای رام کردن
 اپوزیسیون و توجه به خواست‌های وی بود. قطعنامه بر ضرورت شرکت
 فعالانه همه اعضاء حزب، حتی عقب مانده‌ترین آنها در طرح و حل و فصل
 همه مسائل اصرار ورزیده (۸۹) و متدهای همه‌جانبه طرح مسائل مهم
 و بحث درباره آنها را در آزادی کامل انتقال درون حزبی که بایستی در
 ارتباط با کار و تصمیم‌گیری جمعی بکار رود تضمین می‌نمود. (۹۰)
 روشن است که با توجه به ترکیب نمایندگان کنگره و بدون موافقت
 رهبری و اکثریت نمایندگان تصویب چنین قطعنامه‌ای عملی نبود. اما
 نظریه اینکه قطعنامه کلی فرموله شده و اصولاً مخالفت با آن مخالفت با
 آزادی و دموکراسی در حزب را معنی میداد، رهبری حزب با آن مخالفتی
 نکرد. اما مگر اکثریت کنگره نمیدانست که اجرای واقعی قطعنامه "درباره"
 ساختمان حزب"، در واقع ادامه همان "فراکسیون بازی‌ها" است؟
 پس چگونه بدان رأی موافق داد؟ آیا موافقت با این قطعنامه از سوی
 اکثریت کنگره چیزی جز خام کردن اپوزیسیون و پذیرش صوری دموکراسی
 درون حزبی بود؟ مخالفین واقعی برقراری دموکراسی در حزب،
 مخالفین واقعی روش تصمیم‌گیری جمعی بخوبی آگاه بودند که تصویب
 چنین عباراتی بخودی خود قادر نخواهد بود حزب را از راهی که در آن گام
 نهاده است، بازدارد. مگر این اولین بار بود که حزب ضرورت دموکراسی
 و آزادی را تضمین می‌نمود؟ در گذشته نیز بارها و بارها ضرورت آزادی و
 دموکراسی و احترام بدان اعلام شده و تصویب شده بود، اما هیچ مانع
 از سرکوب اپوزیسیون غیربیلشویکی و اپوزیسیون در درون حزب نشده بود.
 با اینکه این قطعنامه بعنوان قطعنامه رسمی کنگره و خیلی کلی پیرامون
 دموکراسی و حقوق دموکراتیک تدوین شده بود، با این حال همه کسانی که

بعد از پایان کنگره از آن دفاع میکردند تحت فشار قرار گرفتند .
 لنین در پایان کنگره روش آشتی جویانه‌ای را در پیش گرفت . او
 اعلام کرد با یستی از هر پیشنهاد مفیدی که " اپوزیسیون کارگری " برای
 کنار گذاشتن عناصری غیر کارگری از حزب طرح کند ، استقبال نموده و
 از پیشنهادات وی در مبارزه با بوروکراتیسم و تقویت اینکارگران
 حمایت نمود . در رابطه با انتخابات کنگره ، لنین مصمم بود به هر قیمت
 که شده شلیپیانیکوف از گروه " اپوزیسیون کارگری " به عضویت در
 کمیته مرکزی انتخاب شود . در جلسه خصوصی که او قبل از پایان کار کنگره
 با حامیان " اپوزیسیون کارگری " تشکیل داد ، موفق شد آنها را
 متقاعد کند که تعدادی از نمایندگان خود را به لیست کاندیداهای عضویت
 در کمیته مرکزی اضافه کنند . شلیپیانیکوف و کوتوزف بعنوان عضو
 اصلی و گیزلف بعنوان کاندیدای عضویت در کمیته مرکزی انتخاب
 شدند . (۹۱)

روی مدودف محقق روسی پیشنهاد لنین برای انتخاب شلیپیانیکوف
 در کمیته مرکزی حزب را ، آنهم در اوج اختلافات نشانه دمکراتیسم وی
 میداند . برخلاف استالین که با مخالفین تنها به شیوه تصفیه ، تبعید و
 سربسته‌نیت کردن روبرو میشد . (۹۲)

محققین دیگری از جمله کولا کوفسکی انتخاب شدن شلیپیانیکوف
 به کمیته مرکزی را تنها یک مانور لنینی ارزیابی میکنند . (۹۳)

با ید توجه کرد که مصوبات دهمین کنگره حزب بمعنی پایان یافتن
 مبارزه درونی نبوده و انتخاب شلیپیانیکوف در کمیته مرکزی حزب نمی
 توانست به مثابه اعلام آتش بس میان رهبری حزب و " اپوزیسیون
 کارگری " تلقی شود . مصوبات این کنگره در واقع بمعنی رسمیت
 یافتن اختلافات در درون حزب بوده و با پایان کار کنگره این مبارزه

در ماه اوت سال ۱۹۲۱ ، چند ماه بعد از انتخاب شدن شلیپیا نیکوف به کمیته مرکزی ، او بار دیگر سیاست اقتصادی دولت را مورد حمله قرار داد . روز ۹ اوت ۱۹۲۱ ، در یک نشست کمیته مرکزی ، لنین خواستار اخراج وی از حزب شد . بدنبال رأی گیری لنین با کمبود رأی موفق نشد آراء دوسوم لازم را بدست آورد و شلیپیا نیکوف را اخراج سازد . در مقابل کمیته مرکزی به شلیپیا نیکوف اخطا کرد که در صورت ادامه روش ، وی از حزب اخراج خواهد شد .

موضع تروتسکی نیز در دهمین کنگره حزب در خور توجه است . او در این کنگره با حمله به " اپوزیسیون کارگری " و دمکراسی درون حزبی با لنین همگام شده و به توجیه دیکتاتوری و روش اعمال فشار در درون حزب پرداخت . دیری نپائید که او خود قربانی حمایت از این سیاست و روش غیردمکراتیک شد . تروتسکی در دهمین کنگره حزب پیرامون مسأله دمکراسی و نقش " اپوزیسیون کارگری " چنین گفت : " اپوزیسیون کارگری " با شعارهای خطرناکی به میدان آمده است ، او از اصول دمکراتیک معبودی ساخته است . میتوان گفت که او حق کارگران را در اینکه نمایندگان شان را انتخاب کنند ، ما برای حزب قرار داده است . گوئی حزب حق این را که دیکتاتوری خود را پیش بردندارد ، حتی اگر این دیکتاتوری موقتا باندای گذرای دمکراسی کارگری در تضا دبیفند ما اکنون بایستی آگاهی نسبت به حق حیات تاریخی حزب را بوجود آوریم . ایجاد این آگاهی برای ما ضروری است . حزب وظیفه دارد دیکتاتوری خود را بدون توجه به نااطمینانی های گذرا در میان ندای خود بخودی توده ها به پیش برد . دیکتاتوری نمیتواند در هر لحظه به اصول ظاهری یک دمکراسی

کارگری توجه کند ، هرچند که دموکراسی کارگری بیگانه متد طبیعی را عرضه
میکنند که به کمک آن توده ها میتوانند پیش از پیش به زندگی سیاسی روی آور
شوند. " (۹۴)

تروتسکی با حمایت از تزار اخراج مخالفین در صورت دست زدن به
تشکیل فراکسیون ، نمیدانست که این جریان بزودی علیه خودوی بکار
خواهد رفت. دوپچر مینویسد : " هنوز دو سال نگذشته بود که تروتسکی
همان مواضع اپوزیسیون پیرامون مسأله دموکراسی را پذیرفت ، او زمانی
گفته بود : " طبقه کارگری که توانائی اعمال دیکتاتوری برجا معه را
دارد ، هیچ دیکتاتوری را علیه خود تحمل نخواهد کرد. " سال ۱۹۲۱ زمان
آن رسیده بود تا طبقه کارگر روسیه نشان دهد که در بکار بردن دیکتاتوری
خودنا توان است. او حتی نتوانست کسانی را که بنا موی حکومت مسی
کردند ، کنترل کند. " (۹۵)

حمایت تروتسکی از مواضع لنین پیرامون ممنوعیت فراکسیونها
و پشتیبانی از این روش غیردموکراتیک ، نه تنها موضع او را در حزب
تقویت نکرد ، بلکه برعکس به تضعیف موقعیت او و هواداران اش منجر
منجر شد. حال که حزب به اعمال سیاستی غیردموکراتیک روی آورده و بدان
رسمیت بخشیده بود ، میبایستی عا ملین واقعی و کارگزاران اصلی پیاده
کردن این سیاست را نیز انتخاب کند. کنگره چنین کرد.

در اولین نشست بعد از کنگره دهم ، کمیته مرکزی دبیران حزب و
اعضای قدیمی کمیته مرکزی ، کورستینسکی ، پراوبراشنسکی و سربیانیکوف
را کنار گذاشت. هر سه این افراد از اعضا درجه اول حزب بوده و در مسأله
سندیکاها به نفع تروتسکی موضع گیری میکردند. آنها نه تنها از مقام
دبیری و عضویت در دفتر تشکیلات ، که از عضویت در کمیته مرکزی حزب نیز
برکنار شدند. بجای آنها مولوتوف ، یاروسلاوفسکی و میخائیلوف که جزو

یاران استالین بشمار میرفتند انتخاب شدند. کنار گذاشتن آنها ضربه
جبران ناپذیری برای تروتسکی به حساب می‌آمد.

انتخاب کمیته مرکزی جدید در کنگره دهم نشان دهنده تغییر
سیاست حزب بود. در میان اعضای جدید انتخاب شده تعدادی از کسانی که
به نزدیک بودن با استالین شهرت داشتند، دیده می‌شدند. کاماروف،
مولوتوف، میخائیلوف، یاروسلاوکی، اورژینیکیدزه، پتروفسکی،
فرونزه، وروشیلوف و تونتال. در میان اعضای کاندیدای عضویت در
کمیته مرکزی نیز چوبار، کی‌رف، کوبیشوف و گوزف، کسانی که به
هواداری از استالین مشهور بودند، به چشم می‌خوردند. (۹۶)

بناپایان کار کنگره، هرچند که هنوز پلاتفرم‌های جداگانه
و فراکسیون‌ها عملاً در حزب موجود بودند، اما دیگر ضربات قطعی به
اپوزیسیون وارد آمد و نتایج ضد مکرانیک خود را بخشیده بود. بلشویکها
بعد از آنکه همه دشمنان و مخالفان خود را سرکوب کردند، راه دیگری جز
انتخاب یک نظام اعمال ستم همیشگی نداشتند. نتیجه اصلی کار
کنگره دهم، در واقع هموار کردن راه استالین بود.

بناپایان کار کنگره دهم، "اپوزیسیون کارگری" فعالیت
خود را در عرصه ملی و بین‌المللی تشدید کرد. آنان وقتی خطا خراج از
حزب را مشاهده کردند، به انترناسیونال روی آوردند و امید داشتند با
نفوذ فوق‌العاده‌ای که در میان کمونیست‌ها و احزاب چپ خارج از روسیه
داشتند، برای خود تکیه‌گاه محکمی بیابند. آنها میخواستند با طرح
مسأله موقعیت اپوزیسیون در درون حزب و محدودیت‌هایی که برای وی
ایجاد شده است، نظر انترناسیونال را به حمایت از خود جلب کنند.

درسومین کنگره انترناسیونال کولونتای سعی کرد تا برای

" اپوزیسیون کارگری " و عقاید این گروه هوادارانی جمع کنند.
شلیپیانیکوف ولوتووینف نیز به آلمان رفتند تا با جناح چپ حزب
کمونیست آلمان (K.P.D.) ارتباط برقرار کنند. (۹۷)

در اوایل سال ۱۹۲۲ " اپوزیسیون کارگری " بدون اطلاع حزب
در کنفرانس کمینترن که برای رسیدگی به مسأله " جبهه واحد کارگری "
تشکیل شده بود، شرکت کرد و در آنجا بیانیه‌ای انتشار داد که در آن به اعمال و
روش های غیردمکراتیک در حزب کمونیست روسیه اعتراض شده بود. این
بیانیه به امضای ۲۲ نفر از رهبران " اپوزیسیون کارگری " ، منجمله
شلیپیانیکوف ، کولوننتای و ولوتووینف رسیده بود.

در بیانیه آمده بود که رهبری حزب سیاسی آنشعاب گزانه در پیش
گرفته است ، سیاسی که بویژه علیه شی پرولتاری در درون حزب است و
رهبری از به کار گرفتن هیچ وسیله‌ای در سرکوبی اپوزیسیون خودداری
نمی‌کند. بیانیه اضافه می‌کند که گوشش برای نزدیک کردن توده های کارگری
به دولت ، بعنوان گوشش " انارکو - سندیکالیستی " ، تخطئه می‌شود ،
هواداران اپوزیسیون مورد تعقیب قرار میگیرند و از سوی بوروکراسی
حزبی به اخراج یا سایر عوامل فشار تهدید میشوند. همچنین به ممنوعیت
فعالیت سندیکائی ریا زانف از سوی رهبری حزب اشاره شده بود. بیانیه
معتقد بود که کمونیستها همواره تهدید میشوند تا از انتخاب کسانیکه خود
مایلند خودداری کرده و افرادی را که مقامات بالا پیشنهاد می کنند ،
انتخاب کنند. در خاتمه از کمینترن خواسته شده بود که سیاست حزب
کمونیست شوروی را مورد انتقاد قرار داده و آنرا اصلاح کند ، چرا که چنین
سیاستی به آنشعاب در صفوف طبقه کارگر و لطمه زدن به تشکیل " جبهه
واحد کارگری " می‌انجامد.

تروتسکی و زینوویف که نمایندگان رهبری حزب در کنفرانس

بودند این اتهامات را رد کردند. سرانجام کنفرانس کمیسیون ویژه ای را برای رسیدگی به این مطلب تشکیل داد. کمیسیون به نظرات هر دو طرف رسیدگی کرده و چنانکه انتظار میرفت به نفع رهبری حزب رأی داد. (۹۸)

کمیته اجرائی کمینترن همزمان رأی زیر را در این باره صادر کرد: "موضع رفقای که اعتراض کرده اند، نه تنها به هیچ وجه به مبارزه حزب علیه انحرافات عینی موجود کمکی نکرده و آنرا تقویت نمی نماید، بلکه برعکس نیروهای پرارزشی را در این راه به هدر داده و همزمان از موضع "چپ" به دشمنان کمونیسیم، منشویکها و حتی بدترین انواع ضدانقلاب سفیدیاری میرساند تا از آن به عنوان سلاحی علیه حزب و دیکتاتور سوسی پرولتاریا بهره گیرند." (۹۹)

یک ماه بعد در کنگره یازدهم حزب کمیسیون ویژه ای برای بررسی فعالیت "اپوزیسیون کارگری" تشکیل شد. کمیسیون بدشمال بررسی فعالیت آنها اعلام کرد: "شواهد بسیاری نشان میدهد که یک "تشکیلات غیرقانونی قراکسیونی" موجود بوده که در رهبری آن رفقا شلیپیانیکوف، مدودف و کولوننتای قرار دارند. کمیسیون اعلام کرد چنانکه رهبران "اپوزیسیون کارگری" مصوبات حزب و کمینترن را نپذیرند، میبایستی از صفوف آن اخراج شوند. کمیسیون همچنین ادعا کرد "اپوزیسیون کارگری" با گروههایی که در شدند "انترناسیونال چهارم" را تشکیل دهند در ارتباط است. (۱۰۰)

"اپوزیسیون کارگری" از طرح مسأله در کمینترن نتیجه ای نگرفت. اصولاً از همان ابتدا روشن بود که با ترکیب کمینترن، "اپوزیسیون کارگری" قادر نخواهد بود با طرح مسأله اختلاف بین خود و رهبری حزب موفقیتی کسب کند. کار آنها تنها به اختلافات در درون حزب

کمونیست شوروی رسمیت بخشیده و در نهایت به اعتبار آن ، آنهم در میان بخش کوچکی از احزاب کمونیست و چپ لطمه میزد و نه بیش ، حتی خود کمینترن نیز میرفت تا به اهرمی در اجرای سیاست های حزب کمونیست شوروی بدل شود و طرح این اختلافات صدمه ای بکاروی نمیزد .

در یازدهمین کنگره حزب در بهار سال ۱۹۲۲ ، تروتسکی اعلام کرد که " اپوزیسیون کارگری " با مراجعه به انترناسیونال از حقوق قانونی خود دفاع کرده است . اعتراض او به آنان این بود که در طرح مسائل خود ، بین خود و حزب جدائی کشیده و با حزب بعنوان " ما " و " شما " صحبت کرده اند ، یعنی اینکه حساب خود را جدا کرده و انگار که " حزب دیگری در ذخیره " دارند . او اضافه کرد که این تنها به دشمنان انقلاب کمک میکند . (۱۰۱)

هنوز مدتی نگذشته بود که با مرگ لنین و تضعیف موقعیت تروتسکی در حزب ، آنها شیکه دیروزوی را در حمله به " اپوزیسیون کارگری " تشویق میکردند ، با استدلالاتی مشابهی به مبارزه علیه وی برخاستند . تروتسکی نیز چون رهبران " اپوزیسیون کارگری " در اعتراض بسسه روش های غیردمکراتیک کمیته مرکزی به دفتر انترناسیونال شکایت کرد ، حملات کاگانویچ به تروتسکی نمونه ای از این نحوه برخورد و نوع استدلال را نشان میدهد . او در حمله خود به تروتسکی با استناد به گفته های وی پیرامون " اپوزیسیون کارگری " گفت : " هنگامیکه رفیق تروتسکی مبارزه علیه " اپوزیسیون کارگری " را پیش میبرد ، ضمن اعتراض به آنها گفت : " آنها در بین اعضاء حزب از (ما و شما) صحبت میکنند و این را مجاز نمیدانست . او میگفت صرفنظر از اینکه " اپوزیسیون کارگری " با اینکار چه نیتی دارد ، عملاً در مقابل حزب قرار میگیرد و این کار به قول خود تروتسکی کمک به کمانی بود که پرچم

کرونشئات را بالا برده بودند. حال ما از تروتسکی می پرسیم : " شما رفیق تروتسکی آیا حق این را داشتید به آنها ، بسسه مدودف و شلیپیا نیکوف ، هنگامیکه اشتباه میکردند (و این رفقا از بلشویکها قدیمی بودند) ، بگوئید راه کرونشئات را میروند. حال چرا ما نمیتوانیم به شما بگوئیم که راه کرونشئات را میروید.....؟ (۱۰۲)

www.KetabFarsi.com

زمینه‌هایی از بوروکراسی و مبارزه اپوزیسیون برای دمکراسی در حزب

با ممنوعیت احزاب و دستجات سیاسی، رشد بوروکراسی در ارگانهای حزب و دولت و ازمیان رفتن سریع دمکراسی و نهادهای دمکراتیک در جامعه شوروی، سؤال آینده نظام شوروی و جلوگیری از فساد آن، به یکی از مباحث اصلی در حزب بدل شد. یکی از زمینه‌های مهم جلوگیری فساد نظام از درون، تقویت پایه‌های پرولتری حزب و تکیه بر آن بود. گروه‌های اپوزیسیون در درون حزب، بویژه گروه "اپوزیسیون کارگری"، بیش از همه بر این مطلب اصرار میکردند. "اپوزیسیون کارگری" معتقد بود با یستی با جلب عناصر پرولتری به حزب، از دستاوردهای انقلاب حراست نموده و از فساد آن ممانعت به عمل آورد.

راجع به ماهیت پرولتری حزب بلشویک و درصد عضویت عناصر پرولتری در آن باید گفت که درصد عضویت کارگران در حزب، نسبت به کل جمعیت پرولتری و حتی کل جمعیت کشور همواره بخش کوچکی را تشکیل میداد. حتی در سال ۱۹۱۷ نیز درصد کارگران عضو حزب بیش از ۶۰ درصد کل اعضا حزب نبود و بعد از انقلاب، با سقوط تولیدات صنعتی و جلب عضویت روشنفکران به حزب، این درصد تنزل یافت و به هنگام تشکیل کنگره دهم این رقم به زیر ۴۱ درصد رسید. بعد از سال ۱۹۲۱، با اخراج عناصر غیر کارگری و بعد در سال ۱۹۲۴، بنا بر وضعیت لنین درصد تعداد کارگران در حزب افزایش یافت. با این حال این رقم تا سال ۱۹۲۹ هنوز به ۶۱ درصد نرسیده بود. (۱۰۳)

باید توجه نمود که تعداد کارگران یا درصد عضویت آنان بخودی خود چیزی را تعیین نمیکند. سؤال بر سر موضع طبقاتی کارگران و درجه

آگاهی آنان است . درصد عضویت آنان در حزب بخودی خود بیان کننده هیچ چیز نیست ، اما مسأله اساسی تر اینکه ، در کشوری که طبقه کارگر آن اقلیت کوچکی را تشکیل میدهد ، این امر که چند درصد اعضاء حزب حاکم کارگرند ، امری است فرعی . اشکال اصلی سلطه یک اقلیت بر تمام جامعه است و نسبت عضویت پرولتاریا در حزب تغییری در اصل حاکمیت اقلیتی که سرنوشته اکثریت جامعه را تعیین میکند ، ندارد . اضافه بر این ، آنگاه که سلطه اقلیت بر اکثریت جامعه پذیرفته شد ، دیگر نسبت عضویت کارگران در حزب حاکم ، در بهترین حالت خود احتمالاً میتواند در چگونگی اعمال این سلطه تغییراتی وارد آورد و نه در ماهیت آن .

از آغاز انقلاب تعداد اعضاء حزب رشدی سابقه‌ای کرده بود . بلشویکها و منشویکها در اوایل سال ۱۹۰۵ رو به تقریباً ۸۴۰۰ نفر عضو داشتند سال ۱۹۰۷ این رقم به ۸۴۰۰۰ نفر رسید (۴۶۰۰۰ نفر بلشویک و ۳۸۰۰۰ نفر منشویک) . اما بعد از آن این تعداد پائین رفت . (۱۰۴)

در فوریه ۱۹۱۷ حزب بلشویک ۲۴۰۰۰۰ نفر عضو داشت . در اوت همان سال این رقم به ۲۴۰۰۰۰ نفر رسید . در سال ۱۹۲۰ به ۶۱۱۹۷۸ و سال ۱۹۲۱ به ۷۳۰۰۰۰۰ نفر رسید . (۱۰۵)

کولوننتای میگفت تعداد کارگرانی که در حزب عضو هستند و واقعاً کار بدنی میکنند کم است و برای جلوگیری از نفوذ بورژوازی در حزب و دولت پیشنهاد می‌کرد تا همه اعضاء حزب موظف باشند سالانه سه ماه به عنوان کارگر و دهقان زندگی کرده و کار کنند .

با پیروزی انقلاب اکتبر و سپس شکست نیروهای ارتجاع در جنگ داخلی ، یعنی در فاصله سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۱۸ تعداد اعضاء حزب

۵ برابر شد. رهبری حزب بر این باور بود که این رشد بیجا بقیه و پیوستن وسیع افراد به حزب، نه بخاطر اشتیاق و باور آنان به اهداف حزب، بلکه در موارد بسیاری اساساً بخاطر نفع شخصی است.

از کنگره هشتم حزب به بعد در مارس ۱۹۱۹، همواره اعتراض میشد که در بین اعضاء حزب میخوارگی، فساد و عدم مسئولیت موجود بوده و این به اعتبار حزب صدمه میزند. (۱۵۶)

مسأله بررسی وضعیت اعضاء حزب، درجه پرولتری بودن و سوابق آنها در دهمین کنگره حزب وسیعاً طرح شد. در این کنگره یک کمیسیون ۵ نفری که شلیپیا نیکوف نیز عضو آن بود، برای رسیدگی به وضعیت عضویت افراد و تصفیه عناصر غیر پرولتری از حزب تشکیل شد.

از ۶۵۸۰۰۰ نفری که در آغاز تصفیه ها عضو حزب بودند، ۲۵/۷ درصد اخراج شده و ۳/۱ درصد نیز به میل خود حزب را ترک کردند، تا آنجا که اعضاء حزب به ۴۹۹۵۰۰ نفر تقلیل یافت. بزرگترین درجه اخراجی ها را دهقانان تشکیل میدادند، با رقم ۴۴/۸ درصد. بقیه اخراجی ها عبارت بودند از: کارمندان و صاحبان مشاغل آزاد ۲۳/۸ درصد، کارگران ۲۵/۴ درصد و ۱۱ درصد نیز کسانی که شغل مشخصی نداشتند. (۱۵۷)

علت اصلی اخراج اعضاء، عدم شرکت آنها در زندگی حزب اعلام شد. دلایل دیگر عبارت بودند از: سوء استفاده از مقام (۸/۶ درصد)، ادای مراسم مذهبی (۳/۹ درصد) و اهداف ضد انقلابی (۳/۷ درصد). (۱۵۸)

بدنبال تصفیه ها درصد عناصر کارگری حزب دوباره به سه رقم ۴۴/۶ رسید. (۱۵۹) تصفیه حزب از ۱۵ اوت ۱۹۲۱ تا پایان همان سال طول کشید.

اخراج عناصر غیر پرولتری در اساس به هدف "اپوزیسیون کارگری"

کمکی نکرد. آنها میخواستند با اخراج عناصرنا سالم از حزب، حاکمیت پرولتاریا را تضمین کرده و راه نفوذعنا مرخرده بورژواشی و بورژواشی را ببندند. علیرغم اینکه این امر بخودی خود نمیتوانست دلیلی بر حاکمیت پرولتاریا محسوب شود، شیوه‌هایی که برای جلوگیری از ورود این عناصر به حزب انجام گرفت، در اساس حاکمیت قشر محدود و فشرده‌ای را که سرنوشت حزب و جا معه را بدست گرفته بود، بیش از پیش تضمین نمود.

سال ۱۹۲۲ " بلشویکهای قدیمی "، (یعنی کسانی که تا سال ۱۹۱۷ عضو حزب بودند) تنها ۲ تا ۳ درصد اعضا حزب را تشکیل میداد. (به گفته زینوویف تنها ۲ درصد) لنین در این باره در نامه خود به مولوتوف، (۲۶ مارس ۱۹۲۲) نوشت: " حزب ما در حال حاضر تا آنجا که به اکثریت اعضا اش مربوط میشود، به اندازه کافی پرولتاریا نیست " و ادامه داد: " اگر نخواهیم چشمان را بر روی واقعیات ببندیم، باید اعتراف کنیم که در شرایط کنونی سیاست پرولتاریا در حزب نه از لحاظ ترکیب پرولتاریا آن، بلکه بوسیله اتوریته‌نا محدود و یک قشر کوچک که گارد قدیمی حزب نامیده میشود، تعیین میشود. " (۱۱۰)

آنچه زینوویف بدان اشاره کرد لنین نیز بدان باور داشت، به روشنی نشان میداد که چگونه همه سرنوشت حزب و حتی جا معه در دست گروه کوچکی که " گارد قدیمی " نامیده میشد، قرار گرفته بود.

واقعیت این بود که علیرغم میل " اپوزیسیون کارگری "، علیرغم اینکه اصولا تقویت حزب بکمک عناصر پرولتری بخودی خود نمیتوانست به معنی تأمین حاکمیت پرولتاریا باشد، تصفیه حزب اجبارا به حاکمیت اقلیت ناچیزی انجام میداد. تردیدی نبود که با برقراری نظام تک حزبی و ممنوعیت فعالیت سایر احزاب، بسیاری از کسانی که در گذشته در احزاب

دیگر فعالیت داشتند و مایل بودند در فعالیت های سیاسی شرکت کنند ، به حزب بلشویک روی میآوردند . بسیاری از این افراد ، بدون تردید دارای ایدئولوژی و تفکری بودند که با اعتقادات و مواضع حزب بلشویک در تناقض بود . میتوان حدس زد که با هجوم این افراد به حزب ، همراه با مقام پرستان و جاه طلبانی که سودای دیگری جز منافع شخصی در سر نداشتند ، حزب چه مجموعه وسیع ، ناهمگون و بی شکلی را تشکیل می داد . حال هنگامیکه حزب بلشویک به هیچ وجه حاضر نبود از نظام تک حزبی چشم پوشیده و به مخالفین خود اجازه فعالیت بدهد ، حال که میخواست به هر قیمتی که شده موقعیت ممتازی که خود را حفظ کرده و از بلشویسم نیز بعنوان یک مجموعه مستقل و دست نخورده حراست بعمل آورد ، پس چاره ای جز دست زدن به تفسیه عناصر غیر پرولتری یا آنچه بلشویسم غیر پرولتری می پنداشت ، باقی نمیماند .

بلشویسم در مقابل هجوم نیروهای دیگر به حزب ، به یک مکانیسم دفاعی پناه برد . این مکانیسم بلافاصله به تقویت ممتاز نخبگان در حزب انجامیده و قدرت را دست اقلیت با زهم کوچکتری متمرکز میکرد . تفسیه حزب خواهی خواهی با تقویت موقعیت ممتاز حزب بلشویک ، وی را از کل جامعه جدا کرده و در وضعیت ویژه ای قرار میداد . عین همین رابطه بین رهبری و پایه حزب موجود بود . بعد از چندی رهبری و پایه بعنوان دو ارگان مجزا از هم عمل میکردند و هر یک تمايلات ، خواست ها و انتظارات جداگانه ای را نمایندگی مینمودند . روحیه عدم اعتماد به یکدیگر ، نفع طلبی و دست یافتن به موقعیت ممتاز تر در ارگانهای حزبی ، مشخصه ویژه چنین موقعیتی میشد .

حال که هجوم عناصر غیر پرولتری ، نیروهای خرده بورژوازی و مقام پرستان و جاه طلبان همه زندگی حزب را معرض مخاطره قرار داده بود ، حال

که بسیاری از این نیروها با پذیرش ظاهری معتقدات بلشویکی به عضویت
 حزب درآمده بودند و روحیه عدم اعتنا دنیوی و رودانان به درون حزب
 رخنه کرده بود. در چنین موقعیتی آیا منطقی است که باقی میماندند
 اینکه با مراجعه به پرولتاریا و حلب وی، خطر سقوط حزب و فساد انقلاب
 را مرتفع نمود؟ اما پرولتاریای سال ۱۹۲۱ مدتها بود که از حزب
 بلشویک روی برتافته و تنها بخش کوچکی از آن به حزب وفادار مانده
 بود. در واقع بدون مشارکت همه آنها و برقراری مناسبات دمکراتیک
 در جامعه، اعمال دمکراسی واقعی در حزب و جلوگیری از سقوط وی ممکن
 نبود و بلشویسم با غلبه خود بر مجموعه جامعه مدتها بود که به این ناسازگار
 منفی داده بود. جلب پرولتاریا و ایجاد خلاقیت در صفوف وی نیازمند
 مکانیسمی بود که از فعال کردن شوراها، سندیکاها و بکارگرفتن همه
 نیروهای سوسیالیست و مؤمن به انقلاب و پرولتاریا گذر میکرد و بلشویسم
 در تمامیت خود مانع چنین تکاملی بود. چنین تکاملی بر فرضی که عملی
 میشد هنوز نمیتوانست به معنی غلبه بر بحران بشمار آید. بحران ما
 چیرگی بلشویسم در اکتبر ۱۹۱۷ و با ادعای انقلاب سوسیالیستی در
 جامعه ای عقب مانده، آنهم به نمایندگی طبقه کارگر آغز زده، با بر
 قراری نظامی تک حزبی، همراه با سرکوب مخالفین ریشه دوانده، همه
 جاگیر و غیر قابل علاج شده بود. بحران ذاتی تکامل بلشویکی انقلاب
 روس بود.

بالاخره بلشویسم بحای توجه به نیازهای دمکراتیک جامعه، بکس
 تعقیه عناصر غیر پرولتاری از حزب بستند کرد و به بالا بردن درم عضویت
 پرولتاریا در حزب دلخوش نمود. پس حزب بلشویک حتی اگر موفق به جلب
 پرولتاریا و افزایش نسبت عضویت وی در حزب نیز میشد، تا در نبود تغییر
 اساسی در وضعیت خود ایجاد نماید. برای آنها دیگر تنها یک راه باقی

مانده بود. راه بازگشتی که بشویم در آن گام‌ها نهاده بود، در بهترین حالت خود چیزی جز مراجعه به آراء اعضاء قدیمی حزب نبود، اعضائی که آرمان خواهی و وفاداری به حزب را قبل از دست یافتن به پیروزی، با عضویت خود در آن به اثبات رسانده بودند و این اعضاء بنا بر اعتراف تکان دهنده زینوویف تنها ۲ درصد حزب را تشکیل میدادند، ۲ درصدی که بقول لنین با اتوریته نامحدود خود "سیاست پرولتاریائی حزب" را تعیین میکردند. پس تصفیه حزب از عناصر غیر پرولتری، علی‌رغم تعالیات رهبری یا اپوزیسیون در حزب، علی‌رغم آنکه آنها چه درک و تصویری از تصفیه این عناصر داشتند، منطقاً نه به دمکراتیک کردن حزب، که به حاکمیت قشر فشرده و محدودی انجام میداد که رفته رفته همه قدرت را در دست خود قبضه کرد، تصمیماتی که همراه با اخراج عناصر غیر پرولتری از حزب و بسط منظور جلوگیری از ورود مجدد آنها به حزب و قطع نفوذ این عناصر اتخاذ شد، گامی دیگر در این راه بود.

در کنگره دهم و یازدهم و نیز در یازدهمین کنفرانس حزب تأکید شد که تنها کسانی که قبل از فوریه سال ۱۹۱۷ عضو حزب بوده باشند، میتوانند به عضویت کمیته مرکزی حزب درآیند. بدین ترتیب حزب تنها در دست ۲ درصد از اعضاء که تقریباً ۱۵۰۰۰ نفر را در بر میگرفت، قرار گرفت، شرایط دیگر عبارت بود از اینکه دبیران هر هسته حزبی بایستی در جنگ داخلی شرکت کرده باشند، برای انتخاب شدن به سمت دبیر یک منطقه بایستی افراد قبل از اکتبر ۱۹۱۷ عضو حزب بوده باشند.

در دسامبر ۱۹۲۲، در یازدهمین کنفرانس ملی حزب کمونیست روسیه قطعنامه‌ای تصویب شد که در یازدهمین کنگره حزب نیز به تصویب رسید. در آنجا آمده بود که: "ضروری است که تشکیلات‌های حزبی توجه ویژه خود را به دبیرخانه‌های محلی و حومه‌ای معطوف داشته، یعنی تنها

رفقائی را به دبیری کمیته مرکزی محلی و حومه‌ای برگزینند که قبل از اکتبر عضو حزب بوده باشند. همچنین تنها رفقائی را به دبیری کمیته‌های محلی برگزینند که دست کم سه سال عضو حزب بوده باشند. کنفرانس مسی خواهد که انتخاب دبیران محلی و حومه‌ای توسط بالاترین ارگان حزب تأیید شود. " (۱۱۱)

همچنین انتخابات سندیکاها نیز میبایستی توسط حزب کنترل شود. " کنفرانس ضروری میداند تا صدور دبیران کمیته مرکزی سندیکاها که از فراکسیون کمونیستی تشکیل شده‌اند، بایستی قبل از اکتبر ۱۹۱۷ عضو حزب بوده باشند. در همین رابطه دبیران شورای سندیکاها در حومه‌ها بایستی دست کم سه سال قبل از انتخاب شدن عضو حزب بوده باشند. " (۱۱۲)

ایجاد این سلسله مراتب و نحوه انتخاب شدن که برای جلوگیری از انحطاط و فساد که حزب را مورد تهدید قرار میداد بوجود آمده و با تمرکز قدرت در دست اقلیت کوچکی که تنها در مقابل مقام بالاتر جوابگو بود، هرگونه زمینه دموکراتیک و کنترل متقابل را از بین میبرد.

در هشتمین کنگره حزب، اوزینسکی از گروه " مرکزیت دموکراتیک " پیشنهاد کرد تا تعدادی از کارگران به عضویت کمیته مرکزی حزب درآیند. این پیشنهاد بعداً از سوی لنین نیز مطرح شد و با لایحه در سال ۱۹۲۳ به اجرا درآمد. اما زمانی که همه قدرت در دست اقلیت کوچکی متمرکز بود، گسترش کمیته مرکزی بوسیله عضویت کارگران در آن هیچ گره‌ای را نمی‌گشود. دیگر حزب‌گام‌های وسیعی را در تمرکز قدرت در دست عده معدودی برداشته بود.

قدم دیگری که حزب در جهت تمرکز قدرت در دست اقلیت محدودتری برداشت، تشکیل دفتر سیاسی (Politbüro) و دفتر تشکیلات (Orgbüro) بود که در هشتمین کنگره حزب تشکیل شدند. این

ارگانها بزودی چنانچه احساس میشود جایگزین کمیته مرکزی حزب شده و وظائف وی را بعهده گرفتند. مثلا کمیته مرکزی حزب بین آوریل و نوامبر ۱۹۱۹، بحای ۱۶ بار که مقرر شده بود تنها شش نشست داشت. دفتر سیاسی برخلاف آن ۲۹ نشست جداگانه و ۱۹ نشست مشترک با دفتر تشکیلات داشت. خود دفتر تشکیلات در این فاصله ۱۱۵ بار تشکیل جلسه داد. (۱۱۳)

اشتباه اپوزیسیون این بود که تصور میکرد با لایردن درصد نسبت کارگران در حزب یا افزودن تعدادی از آنان به کمیته مرکزی، آنها هم هنگامیکه دفتر سیاسی و دفتر تشکیلات بوجود آمده اند، به نتیجه ای خواهد رسید. حتی اضافه کردن تعدادی کارگر به کمیته مرکزی نیز به ضرر اپوزیسیون تمام شد. دفتر تشکیلات با نفوذی که داشت افراد مورد نظر خود را به مقامات حساس میگمارد و راه انتخاب شدن آنان به کمیته مرکزی را هموار مینمود. از سوی دیگر با جا بجا کردن، تغییر محل دادن و به "مأموریت" فرستادن اعضای اپوزیسیون، رهبری حزب، به ویژه دفتر تشکیلات همه مناطقی را که تحت نفوذ اپوزیسیون قرار داشت، کنترل خود در میآورد. این سیستم که بعنوان سیستم "گمارش" یا انتخاب اعضای و فعالیت حزب مشهور بود، بزودی به یک حربه اصلی تشکیلاتی، درازمیان بردن اپوزیسیون بدل شد.

بعنوان مثال اگر رهبری حزب و بخصوص دفتر تشکیلات تشخیص میداد که مثلا در مسکو، کیف یا نقطه دیگری، سازمان محلی حزب به عقاید اپوزیسیون تمایل دارد، فوراً فعالین و رهبران اپوزیسیون را از آن سازمان محلی حزبی، مثلا به ترکستان، قفقاز، سیبری یا نقطه دیگری، به یک وظیفه حزبی یا دولتی "میگمارد". عضو "گمارده" شده پادرمیاب واقع تبعید شده، در منطقه جدید فعالیت دارای نفوذ و آشنائی با محیط و زندگی اطراف خود نبود و نمیتوانست تأثیری جدی و فعال در زندگی حزب

گذاشته و فعالیت چشم گیری برای پیشبرد عقاید خود داشته باشد. سازمان محلی حزبی نیز با حایجا کردن افراد و کم کردن افراد قابل اطمینان خود بحای آنها تحت کنترل رهبری حزب و دفتر تشکیلات درمیآید. دفتر تشکیلات از این راه نحوه انتخابات کنگره حزبی را کنترل کس کرده و نمایندگان مورد نظرش را از سازمان محلی حزبی مورد بحث به کنگره حزبی میفرستد و آنها را در مقامات حساس حزبی و دولتی قرار میدهد.

شیوه "گمارش" یا انتصاب اعضا و فعالین حزب نقش مهمی در قدرت گرفتن استالین بازی کرد. او با اعمال حاکمیت خود به دفتر تشکیلات که حایجا کردن اعضا و سیستم "گمارش" را نظارت میکرد، توانست افراد مورد اطمینان خود را در پست های حساس حزبی بگمارد و قدرت را قبضه کند. این سیستم بعدها با قدرت گرفتن استالین نه تنها برای کنترل سازمان حزبی، بلکه دراز میان برداشتن بی سروصدای اعضا، اپوزیسیون نیز نقش بزرگی بازی کرد.

یک عضو فعال اپوزیسیون ابتدا با یک وظیفه حزبی به خدمت در یک منطقه دور افتاده "گمارده" میشد و بعد از مدتی بدون سروصدای میان بر داشته میشد، بدون آنکه کسی متوجه شود. تصور همه این بود که وی در منطقه نا معلومی به انجام وظیفه حزبی مشغول است!!!. مثلاً رهبری حزب سیاست خود را در سامارا در ناحیه ولگا، تنها حاشیکه هنوز در دست "اپوزیسیون کارگری" باقی مانده بود چنین پیش برد. رهبری در سال ۱۹۲۱ اعلام کرد که سازمان ایالتی مزبور از برخی سیاست های حزب طفره رفته و از لحاظ تشکیلاتی و سازمانی کمبودهایی دارد و ضروری است که تغییراتی در آن انجام گیرد و برای رفع این مشکل در مورد تشکیلات حزب در سامارا، کمیته مرکزی حزب "مجبور شد" تعدادی از کارگران را که در مقام های مسئول بودند به مناطق دیگر انتقال دهد و یک گروه از

" کارگران جدید " قوی را به آنها منتقل کند " . (۱۱۴)

با انتخاب این روش ، طی یک دوره برنامهریزی شده ، علاوه بر محدودیت های سیاسی ، از لحاظ تشکیلاتی نیز موانع جدی در راه فعالیت اپوزیسیون ایجاد شد . بعنوان نمونه در پرتو بکارگرفتن این روش ، از ۳۷ نماینده " اپوزیسیون کارگری " که در دهمین کنگره حزب شرکت داشتند ، تنها ۴ نماینده توانستند در کنگره بعدی شرکت کنند . این روش در درجه اول علیه " اپوزیسیون کارگری " بکارگرفته شد و بعدها علیه اپوزیسیون تروتسکی و بالاخره بعنوان یک روش عادی علیه مجموعه اپوزیسیون .

گولونتای در نوشته خود بنام " اپوزیسیون کارگری " راجع به این جریان گفت : سیستم " گمارش " به یک " عادت " وقانون بدل شده است و عمل کردن به آن نشانه ای است از بوروکراتیسم که حالتی همگانی و قانونی یافته است . این کار حالت رقیقانه و مساوات را از بین میبرد . سیاست گماردن احساس مسئولیت را از بین برده و بین رده های پائین و رهبری شکاف میاندازد . کسی که گمارده شده خود را خارج از کنترل مییابد ، چرا که رهبران در شرایطی نیستند که او را کنترل کنند و پائینی ها امکان آنرا ندارند تا وی را به نظم فرا بخوانند . اصل گماردن از بالا با یستی از بین برود . (۱۱۵)

درهمین رابطه یورانف در دهمین کنگره حزب گفت : " اینجا من از یک روش که به سیستم تبدیل شده صحبت میکنم و آن سیستم تبعیدگرن است . یکی به کریستینا (اسلوا مروزی) فرستاده میشود ، آن دیگری به اورال و سومی به سیبری . کمیته مرکزی بدین ترتیب " با انسان ها بازی میکند " ما خواندیم که رفیق شلیپیا نیکوف توسط کارگران نروژ به گرمی پذیرائی شده است . بر ما پوشیده نیست که او به

چه علت درنروز است و درکنگره شرکت ندارد. (۱۱۶) (اشاره یورانف به فرستادن شلیپیا نیکوف به نروز است که همزمان با تشکیل کنگره صورت گرفته بود. به عقیده وی این تصمیم برای جلوگیری از شرکت شلیپیا نیکوف درکنگره حزبی اتخاذ شده بود.)

کولونتای پیرامون بوروکراسی و روش دولت در این باره از جمله گفت : چه اتفاق خواهد افتاد اگر دوستان پرندگان آواز خوان در حزب کمونیست به این فکر بیاftند که جمعیتی برای " حمایت از پرندگان " را سازمان دهند ؟ میتوان تصور کرد که این کاری است مفید که بهر حال در مقابل " برنامه های دولتی " قرار ندارد. اما این تنها ظاهر قضیه است. همزمان با تشکیل چنین جمعیتی ارگانهای بوروکراتیک در صحنه ظاهر خواهند شد. آنها وظیفه خود میدانند تا این امر را به راه درست هدایت کنند. آنها جمعیت " حمایت از پرندگان " را وارد دستگاه دولت شورائی ساخته و بدین وسیله ابتکار بلاواسطه را خواهند گشت. از این راه مجموعه بسیاری از نوشته ها و راهنمایی های لازم بمیان خواهند آمد که باید تأثیر شود و این خود برای مدها کارمند مشکل ایجاد کرده و پست و حمل و نقل را تحت فشار قرار خواهد داد. (۱۱۷) موردی که کولونتای بدان اشاره میکرد، وجه بارز و نمونه روشنی از تظاهرات بوروکراسی بوده و میرفت تا همه جا معه را دربرگیرد.

در سال ۱۹۱۹ استالین به سمت کمیاری با زرسی کارگری - دهقانی انتخاب شد. ایجاد این تشکیلات یکی از تلاشهای بی نتیجه لنین برای مبارزه با بوروکراسی بود. این تشکیلات که وظیفه مبارزه با بوروکراسی در حزب و دولت را بعهده داشت، بزودی عدم قابلیت خود را نشان داد. لنین میخواست به وسیله ایجاد سازمانی از بالا که به شیوه ای فرمایشی و

بوروکراسی تکمیل شده بود. با بوروکراسی به مبارزه برخیزد. راهی که برای مقابله با ریدرطاسی دستگاه بوروکراتیک می شناخت. حزی حرا بجا دستکمالاتی بوروکراتیک، برای مبارزه با بوروکراسی نبود. تصور لنین اس بود که تا زمانیکه قدرت ورهبری در دست پلتوتوکیهای فدیمی است، حزب قادر خواهد بود با ایجاد فرمانی، بکشد سکیلانی را اینا نه که بوروکراسی را مهار کرده و آنرا از میان بردارد. بزودی این تکمالات خود به بخته پرتی بوروکراسی بدل شده و حزبی از زائنده کل دستگاه بوروکراسی شد. زائنده ای که استالین، اس مداح بوروکراسی را در حیک انداخن به قدرت به بهترین وجه باری رساند.

بین سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۱۸، مآله بوروکراسی و مبارزه برای دمکراسی در حزب، همراه با چگونگی مدیریت نظام اقتصادی کشور به اختلافات در درون حزب دامن زده و بحث های وسیعی را بر پا به آن بوجود آورد. اختلاف بر سر اس مسائل، نه بعبا به یک بحث تئوریک خشک و به طور مجرد، بلکه در زندگی روزمره حزب مطرح بود و هر فراکسیون حزبی بیروزی یا شکست انقلاب را در چگونگی پاسخ بدان میدید.

ایوزیسیون در سه کنگره حزبی و سبعا علیه بوروکراسی و در راه تحقق دمکراسی به مبارزه برخاست. در کنگره هشتم حزب در مارس ۱۹۱۹، در مارس و آوریل ۱۹۲۰ که مآله چگونگی مدیریت صنایع در مرکز اختلافات قرار داشت و با لخره در کنگره دهم حزب، در ماه مارس ۱۹۲۱.

به جز گروه " ایوزیسیون کارگری "، سه گروه " مرکزیت دمکراتیک "، " گروه کارگری " و " حقیقت کارگری "، سه گروه عمده ای بودند که برای دمکراسی در حزب و علیه بوروکراسی مبارزه میکردند.

در هشتمین کنگره حزب رابطه میان حزب و دولت به بحث گذاشته شد. گروه " مرکزیت دمکراتیک " به نفع شوراها موضع گیری کرده و پیشنهاد

نمود که با دست زدن به رفرم، شوراها، این ارگانهای دمکراتیک طبقه
 کارگردوباره فعال شوند. در همان کنگره و زینسکی به تجمع بیست و شش از
 اندازه قدرت در دست رهبری حزب اعتراض کرد. او پیشنهاد نمود تا
 شورای کمیسارهای خلق که نقش دولت را داشتند، با کمیته اجرایی
 مرکزی یکی شوند تا از این راه با تجمع همه قدرت اجرایی در دست دولت
 مقابله شود. این پیشنهاد که هدفش فعال کردن شوراها و سپردن کار به
 دست آنها بود بی تأثیر ماند. چیزی نگذشت که کنگره شوراها و کمیته
 اجرایی مرکزی آن، قدرت خود را تا حد زیادی از دست داده و آنرا به
 شورای کمیسارهای خلق سپردند. همزمان با این انتقال قدرت، قدرت
 این ارگان که نقش دولت را ایفا میکرد به ارگانهای حزبی انتقال
 یافت. در درون حزب نیز قدرت تصمیم گیری از کنگره های سالانه به کمیته
 مرکزی و از کمیته مرکزی به دفتر سیاسی حزب واگذار شد. این انتقال
 قدرت در دست گروهی کوچک، نتیجه منطقی تکامل سیاست رهبری حزب
 بود. ارگانهای بزرگتر و وسیعتر، شوراها، دولت و حزب وظیفه دیگری
 جز اینکه تصمیمات گروههای کوچکتر را مورد تأیید قرار دهند، نداشتند.
 ظاهراً همه ارگانهای حزب کمونیست، چون مجموعه نظام شوراها در همه
 سطوح ارگانهای دمکراتیک بودند و میان حزب و دولت نیز تفاوت موجود
 بوده و هر یک استقلال خود را داشتند، اما در واقعیت امر حزب هسته مرکزی
 دولت و نیز سایر ارگانهای کشور را تشکیل میداد و دفتر سیاسی هسته
 مرکزی حزب را، نقش شوراها هر روز گسترش داده و دولت شوراها در نیمه راه
 تکامل منطقی خود، در راه گذار به دیکتاتوری یک فرد بود.

سال ۱۹۵۲ تروتسکی پیرامون این مسأله چنین گفته بود: "ابتدا
 تشکیلات حزبی بجای کل حزب قرار میگیرد، بعد کمیته مرکزی جای
 تشکیلات حزبی را میگیرد و بالاخره یک دیکتاتور جا بگزین کمیته مرکزی